

زیخرا

دوفصلنامه علمی تخصصی فلسفه اسلامی
سال دوم / شماره دوم / پیاپی ۳ / پاییز - زمستان ۱۳۹۵

منبع بودن عقل در معارف دینی از منظر علامه طباطبایی^۱

حسین اسلامی^۲

چکیده

قرآن کریم در بیش از سیصد آیه، انسان‌ها را به تفکر و تعقل دعوت کرده است. از منظر علامه طباطبایی تفکر مورد تأکید و تأیید قرآن کریم چیزی جز روش تفکر منطقی و فلسفی نیست؛ بنابراین عقل در کنار نقل یکی از منابع معرفت دینی است. از دیدگاه ایشان تعارض میان حکم قطعی عقل با حکم قطعی نقل، احتمالی بی‌مورد و اساساً محال است. در صورت تعارض دلیل عقلی قطعی با ظاهر دلیل نقلی، دلیل عقلی بر دلیل ظنی نقلی مقدم خواهد بود. مرحوم علامه اشکالات منکران روش استدلال منطقی و فلسفی را به تفصیل پاسخ می‌دهد و از سویی دیگر روش بحث در علم کلام را به دلیل آنکه بر تعقل برهانی و تفکر استدلالی منطبق نیست، به شدت انکار می‌کند. رهاورد دیدگاه علامه طباطبایی اتحاد عقل و وحی و همسویی آموزه‌های وحیانی با دستاوردهای عقلی فلسفی است.

واژگان کلیدی

علامه طباطبایی، عقل، معارف دینی، منبع بودن عقل.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴.

۲. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی / دانشگاه علامه طباطبایی / (h.eslami110@chmail.ir).

مقدمه

روش شناخت دین و راه‌های نیل به معارف دینی، از دیرباز یکی از مهم‌ترین مسائلی بوده که ذهن عالمان دینی را به خود مشغول داشته است. یکی از اساسی‌ترین سؤالاتی که عالم دین پژوه باید برای آن جوابی داشته باشد این است که عقل در مسیر فهم معارف دینی چه جایگاهی دارد؟ آیا عقل در رساندن انسان به سرمنزل معرفت دینی، نقشی دارد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان عقل را در شمار منابع فهم گزاره‌های دینی به شمار آورد و یافته‌های عقلانی را همچون الفاظ کتاب و سنت، کاشف از احکام و معارف دینی دانست؟ پرسش از منبع بودن عقل در معارف دینی به این معناست که آیا عقل می‌تواند یکی از راه‌های دسترسی انسان به معرفتی دینی در سه حوزه عقاید، اخلاق و احکام باشد، به گونه‌ای که انسان با رجوع به عقل محض بتواند به بخشی از معارف دین در سه حوزه مذکور راه یابد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ این سؤال، این بحث مطرح می‌شود که مراد از عقل منبع، کدام عقل است؟ برخی عقل معتبر در حوزه معارف دین را عقل فطری یا بدیهی معرفی کرده‌اند، و برخی عقل منبع را همان عقل استدلالی فلسفی می‌دانند. همچنین بنا بر اثبات نظریه منبع بودن عقل در معارف دینی، باید به این مسئله پاسخ داده شود که عقل به چه میزان و در چه محدوده‌ای می‌تواند در حوزه فهم معارف دینی، نقش ایفا کند؟ در پاسخ به سؤالات مزبور، مکاتب و نحله‌های مختلفی در میان عالمان اسلامی، شکل گرفته است. برخی به طور کلی منکر حجیت و اعتبار عقل در فهم گزاره‌های دینی شده و برخی برای عقل جایگاهی بس رفیع در منظومه معارف دینی قائل شده‌اند.

یکی از متفکران حوزه علوم دینی که به صورت جدی و تفصیلی به مسئله «منبع بودن عقل در معارف دینی» ورود کرده و از جهات مختلف به بررسی جایگاه و منزلت عقل در معارف دینی پرداخته است، مرحوم علامه طباطبایی می‌باشد. در مقاله پیش‌رو به تحلیل و تبیین نظریه علامه طباطبایی در باب «منبع بودن عقل در معارف دینی» پرداخته شده است.

۱. معنای عقل

در لغت، برای واژه «عقل» معانی گوناگونی ذکر شده است. «یکی از قوای مدرکه نفس انسان»، «علم و آگاهی‌ای که به وسیله قوه مذکور اقتناص می‌شود»، «امساک و کف» و... از جمله معانی‌ای هستند که در کتاب‌های لغت برای واژه عقل برشمرده‌اند. علامه طباطبایی درباره معنای عقل می‌گوید: عقل همان قوه ادراکی در وجود انسان است که خداوند انسان را بر آن قوه مجبول و مفضور کرده است و به وسیله آن، انسان حق و باطل (نظریات) و خیر و شر (عملیات) را ادراک می‌کند و بر اساس ترتیب استدلال‌های منطقی احکام نظری

و عملی در امور نظری و امور مربوط به عمل انسان، صادر می‌نماید.^۱ همچنین ایشان در حواشی خود بر *بحار الانوار*، عقل را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «المراد بالعقل هنا لطيفة ربانية يدرك بها الانسان حقيقة الاشياء و يميز بها بين الخير و الشر و الحق و الباطل و بها يعرف ما يتعلق بالمبدأ و المعاد».^۲

۲. ارزش تعقل از منظر قرآن کریم

از دیدگاه قرآن کریم، نعمت «عقل» از بزرگ‌ترین مواهب پروردگار متعال به انسان است. در پرتو عقل، انسان از سایر حیوانات متمایز می‌شود و وارد مرحله جدیدی از حیات می‌گردد که بسیار رفیع‌تر از مرحله حیات حیوانی است. پروردگار متعال در قرآن کریم از نعمت خرد و اندیشه به عظمت یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ».^۳ از دیدگاه علامه طباطبایی، «سمع و بصر» دو نعمتی است که میان انسان و حیوان مشترک است. به وسیله شنوایی و بینایی، حیوان از جماد و نبات متمایز می‌شود و مجال فعالیت بیشتری در عرصه حیات می‌یابد. در ادامه از نعمت «فؤاد» نام برده شده است. منظور از فؤاد، قوه عاقله است که انسان به وسیله آن، قدرت تعقل و تفکر می‌یابد؛ به وسیله عقل انسان از حیوان متمایز شده و به برکت آن، به مرتبه‌ای از حیات ارتقا می‌یابد که بسیار عالی‌تر از حیات انسانی است. در سایه تعقل و تحصیل علوم و قوانین کلی است که انسان سلطنت و حکومت بر آسمان‌ها و زمین را به دست می‌آورد.^۴ بر این اساس به اعتقاد ایشان، مؤلفه اصلی حیات انسانی، تفکر است. حیات انسانی تنها در سایه تفکر و اندیشه سامان می‌گیرد و هر چه انسان تفکر صحیح‌تر و کامل‌تری داشته باشد، از درجه بالاتری از حیات انسانی برخوردار خواهد بود.^۵

قرآن کریم، آنان را که اهل تفکر و تعقل نیستند از حیوانات، پست‌تر و بی‌ارزش‌تر معرفی کرده است؛ «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۶ و «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».^۷

۱. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۴۰۵ و ج ۲، ص ۲۴۹.

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، *حواشی بحار الانوار*، ج ۱، ص ۸۶: «عقل لطیفه ای ربانی در وجود انسان است که به وسیله آن، حقیقت اشیا را درک می‌کند و میان خیر و شر و حق و باطل تمیز می‌دهد و به وسیله عقل است که انسان به مسائل مربوط به مبدأ و معاد معرفت می‌یابد».

۳. المؤمنون (۲۳): ۷/۸ «و او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب [عقل] ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را بجا می‌آورید».

۴. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۵، ص ۵۴.

۵. رک: همان، ج ۵، ص ۲۵۵.

۶. الانفال (۸): ۲۲؛ «قطعاً بدترین جنندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [در کلام حق] نمی‌اندیشند».

۷. الفرقان (۲۵): ۴۴؛ «آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند؛ بلکه آنان گمراه‌ترند».

اینکه قرآن کریم انسان‌های محروم از تعقل را از حیوانات پست‌تر می‌داند به این دلیل است که بهره‌مند نبودن حیوانات از معرفت به سبب محروم بودن آنان از مشعل هدایت و معرفت (عقل) است؛ به خلاف انسان‌هایی که به چراغ هدایت مجهزند، ولی به دلیل مهم‌گذاشتن آن، از مسیر هدایت و معرفت گمراه شده‌اند.^۱

قرآن کریم در بیش از سیصد آیه، آدمیان را به تفکر و تعقل دعوت کرده^۲ و از هر چیزی که سلامت و سلطنت عقل را مختل می‌سازد، مانند شراب، قمار، لهو، و نیز از دروغ، بهتان، خیانت و... نهی کرده است.^۳ از دیدگاه علامه طباطبایی، اساس احکام شریعت اسلامی بر تحفظ و مراقبت از گوهر عقل بنا شده است و اگر شریعت اسلام چیزی جز همین مسئله اهمیت دادن به عقل و منع کردن از هر آنچه باعث فساد عقل می‌شود نداشت، برای افتخار این شریعت کافی بود.^۴ از سوی اهل بیت عصمت نیز روایات متعددی در اهمیت تفکر و تعقل بیان کرده و پیروان خود را به تفکر در حقائق وجود و مسائل مربوط به مبدأ و معاد دعوت کرده‌اند. علامه در تفسیر المیزان بخشی از این روایات را ذکر کرده است.^۵ امام رضا در روایتی می‌فرماید: «لیس العبادة كثرة الصلاة والصوم إنما العبادة التفکر فی أمر الله عز وجل».^۶ امام صادق می‌فرماید: «أفضل العبادة إدمان التفکر فی الله وفي قدرته».^۷

در مقابل روایات فوق، به روایاتی برمی‌خوریم که ما را از تفکر درباره خداوند نهی کرده‌اند. مرحوم علامه درباره این گونه روایات، دو توجیه بیان می‌کند:

الف) مراد از این روایات، نهی از تفکر درباره کنه ذات حق تعالی است؛ زیرا انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند با طایر تعقل بر بلندای معرفت اکتناهی حضرت حق، صعود کند: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»^۸ اما تفکر درباره صفات حق تعالی به هیچ عنوان مورد نهی واقع نشده است و قرآن کریم خود عادل‌ترین شاهد بر این مدعاست؛ زیرا در آیات متعددی از صفات الهی نام می‌برد و اساساً قرآن کریم، خدای متعال را به وسیله صفاتش به انسان‌ها معرفی می‌کند؛^۹

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۲۴.

۲. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۲۵۵.

۳. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۸۸.

۴. ر.ک: همان، ص ۱۹۳.

۵. ر.ک: همان، ج ۸، ص ۳۶۹ و ج ۱۰، ص ۱۸۰ و ج ۴، ص ۹۰.

۶. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۵؛ «عبادت، کثرت نماز و روزه نیست؛ بلکه عبادت، تفکر در امر خدای متعال است».

۷. همان، ج ۲، ص ۵۵؛ «با فضیلت‌ترین عبادت‌ها مدام تفکر کردن درباره خدا و قدرت اوست».

۸. طه (۲۰): ۱۱۰.

۹. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۹۰.



منیع بودن عقل در معارف دینی از منظر علامه طباطبایی

ب) نهی در روایات مذکور، نهی ارشادی است و مراد آن است که؛ کسانی که استعداد عقلی و قدرت کافی برای غور در مباحث دقیق خداشناسی ندارند، نباید وارد این بحر عمیق شوند.^۱

۳. تعقل از منظر قرآن، همان روش تفکر منطقی و فلسفی است

در اینکه قرآن کریم آدمیان را به تفکر صحیح و طیّ طریق تعقل دعوت کرده است جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. حتی اخباریان و طرفداران مکتب تفکیک، که به شدت با علوم عقلی همچون فلسفه به مبارزه برخاسته‌اند، در اهمیت عقل و ارزش تعقل از دیدگاه اسلام، هیچ تردیدی ندارند. تمام سخن مخالفان فلسفه این است که تعقل و خردورزی‌ای که در قرآن توصیه شده، چیزی است غیر از روش تعقل فلسفی. بنابراین سؤال اساسی این است که «تفکر صحیح و روش درست تعقل از دیدگاه قرآن کریم چیست؟»

قرآن در آیات متعددی، انسان‌ها را به تعقل و تفکر دعوت کرده است؛ اما باید دید منظور قرآن کریم از تعقل و تفکر چیست؟ مرحوم علامه در جلد پنجم تفسیر المیزان به طور مبسوط به پاسخ این سؤال پرداخته است. از دیدگاه ایشان، قرآن روش تفکر صحیح را بیان نکرده، بلکه تشخیص آن را بر عهده عقل فطری بشر گذاشته است: «و لم یعین فی الكتاب العزیز هذا الفکر الصحیح الّذی یندب إلیه إلا أنه أحال فیه إلی ما یرفه الناس بحسب عقولهم الفطریة و إدراکهم المرکوز فی نفوسهم».^۲

حال سؤال اساسی اینجا است که از دیدگاه عقل فطری انسان، طریقه صحیح تفکر و تعقل چیست؟ علامه معتقد است که طریقه صحیح تفکر که عقل فطری هر انسانی برای حصول یقین یا اثبات مطالب به آن متوسل می‌شود، همان روش استدلال منطقی است. انسان برای حصول یقین درباره مطلبی یا اثبات آن، فطرتاً دست به دامن قضایای اولیه و بدیهیات عقلی می‌شود و آنها را به ترتیب خاصی کنار هم می‌چیند تا به نتیجه مورد نظرش برسد؛ مثلاً وقتی انسان می‌داند که «الف، مساوی ب است» و نیز می‌داند که «ب، مساوی ج است»، به طوری فطری، این دو قضیه را به شکلی خاص کنار هم می‌نهد تا به نتیجه مطلوب برسد، لذا می‌گوید: «الف، مساوی ب است و ب، مساوی ج است؛ پس الف، مساوی ج است».

مرحوم علامه معتقد است که قواعدی که در علم منطق، به عنوان روش استدلال و تفکر بیان شده است، چیزی جز بازخوانی احکام عقل فطری انسان‌ها نیست و کسی نمی‌تواند در بدهت و ضرورت آنها تشکیک کند؛ مگر اینکه فطرت و عقلش دچار آفت و اختلال شده باشد.

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۵۳.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۵۵؛ «کتاب خدا، نحوه تفکر صحیح را تعیین ننموده و تشخیص آن را به عقول فطری و مرتکرات ذهنی انسان‌ها محاله داده است».

حتی مخالفان منطق، وقتی می‌خواهند برای عدم اعتبار روش استدلال منطقی دلیلی بیاورند، در همان چارچوب ضوابط منطق، دلیل خود را ترتیب می‌دهند؛ به عبارت دیگر مخالفان منطق می‌خواهند با شمشیر استدلال منطقی به جنگ منطق بروند و با تفلسف، فلسفه را ابطال کنند و این، روشن‌ترین دلیل بر فطری بودن روش استدلال منطقی است.^۱ بنابراین از دیدگاه علامه طباطبایی، مراد از تفکر و تعقلی که در قرآن کریم و روایات ائمه اطهار مورد تأکید و سفارش ویژه قرار گرفته، چیزی جز روش تفکر منطقی نیست. قرآن نیز با زبان فطرت انسان‌ها، با آنان صحبت می‌کند و از آنان می‌خواهد با عقل فطری خویش در معارف قرآن تعقل و تفکر کنند.^۲

۴. عقل؛ یکی از منابع معرفت دینی

بر اساس تحلیلی که علامه درباره عقل فطری ارائه کرد، مشخص شد که منظور از عقل در آیات و روایات، همان روش تعقل منطقی و فلسفی است. لازمه ضروری این تحلیل آن است که عقل، یکی از منابع و سرچشمه‌های معرفت دینی باشد. از دیدگاه وی، انسان برای دستیابی به معارف دینی سه راه دارد: متون نقلی (قرآن و روایات)، استدلال‌های عقلی و شهود حقیقت. این سه، به مثابه سه چشمه زلال برای تشنگان معرفت دینی‌اند.^۳ وی برای تبیین این مطلب، مثالی ذکر می‌کند: شاگردی را تصور کنید که قصد یادگیری زبانی غیر از زبان مادری دارد. گاهی ممکن است یک لغت را از آموزگاری که صلاحیت لازم را دارد، فرا گیرد و گاهی ممکن است از راه استدلالی که از دستور زبان اخذ شده، آن لغت را به دست آورد و یا اینکه مشاهده کند که اهل آن زبان، آن واژه را در فلان معنا استعمال می‌کنند. اصولاً این سه راه برای دستیابی به هر معرفتی، امکان دارد. گاهی معرفت مورد نظر را از شخصی که صلاحیت لازم را دارد، می‌شنود یا خود از راه استدلال عقلی به آن معرفت دست می‌یابد و یا اینکه از راه مشاهده عیان به آن معرفت می‌رسد.^۴ در رابطه با معارف دینی نیز همین سه راه جاری است.

با مراجعه به آیات قرآن کریم می‌بینیم که در بسیار از آیات، پروردگار متعال مردم را مورد خطاب قرار داده و بدون اینکه حجتی اقامه کند، به مجرد اتکا به خدایی خود، بندگان خویش را مورد امر و نهی قرار داده یا درباره حقایق مربوط به مبدأ و معاد، معارفی را بیان می‌دارد. این خطابات قرآنی و روایی برای کسانی که به خدای متعال و حقانیت پیامبر اسلام و ائمه اطهار ایمان آورده‌اند، حجت است و موجب معرفت‌افزایی آنان می‌شود. در برخی دیگر از آیات و روایات مشاهده می‌کنیم که مردم را به تفکر و تعقل دعوت می‌کنند و خود نیز، در موارد متعددی برای اثبات حقایق مربوط به مبدأ و معاد به استدلال عقلی می‌پردازند.

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۲۵۶.

۲. ر.ک: همان، ج ۶، ص ۳۶۴.

۳. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *شیعه در اسلام*، ص ۷۲.

۴. ر.ک: همو، *رسالت تشیع در دنیای امروز*، ص ۴۶.

قرآن کریم هم آدمیان را به سلوک عقلی دعوت می‌کند و هم در موارد متعددی به استدلال و اقامه دلیل، می‌پردازد. از اینجا معلوم می‌شود که برای نیل به معارف دینی، روش استدلال عقلی نیز مورد تأیید و تصدیق قرآن کریم و روایات ائمه اطهار است.^۱ اساساً از دیدگاه علامه، ادله نقلی قدرت نفی و انکار حجیت استدلال‌های عقلی را ندارند؛ زیرا اعتبار و حجیت ادله نقلی به وسیله دلیل عقل ثابت شده است و اگر دلیل نقلی بخواهد اعتبار عقل را انکار کند، در واقع اعتبار و حجیت خود را نفی کرده است:

هیچ دین و مذهبی و هیچ روش نظر دیگری از هیچ راهی نمی‌تواند حجیت عقل قطعی و صحت بحث فلسفی را نفی نموده و الغا کند؛ زیرا در این صورت همان تیشه را اول به ریشه خود می‌زند و حقانیت خود را که ناچار از همین راه باید تأمین شود، ابطال می‌نماید.^۲

ایشان در رساله *علی و فلسفه الهی* تصریح می‌کند که یکی از اهداف انبیای الهی این بوده است که مردم را به کمک استدلال‌های منطقی، به شناخت حقایق عالم هستی راهنمایی کنند و اساساً میان آموزه‌های وحیانی و فراورده‌های عقل استدلالی هیچ تنافی و تعارضی وجود ندارد و حکم به تعارض و تقابل میان دین و فلسفه (به معنای خردورزی از راه استدلال‌های منطقی)، سخنی پوچ و واهی است.^۳ همچنین از برخی آیات قرآن کریم و روایات ائمه هدی استفاده می‌شود که منبع سومی برای دستیابی به معارف دینی وجود دارد: اگر انسانی در مسیر تهذیب نفس و اخلاص در عبودت و بندگی قدم نهد و خود را تحت ولایت و سرپرستی حضرت حق قرار دهد، پرده‌های عالم ملکوت از مقابل چشمانش کنار می‌رود و با چشم دل، حقایق عالم را شهود می‌کند و آنچه را دیگران با نقل و عقل می‌دانند، او با چشم دل می‌بیند.^۴ در آیات متعددی از قرآن کریم به منابع سه‌گانه معرفت دینی اشاره شده است:

«وَأَلْقَدُ مَكَّنَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۵

۱. رک: همو، *شیعه در اسلام*، ص ۷۲.

۲. همو، *شیعه (مجموعه مذاکرات با پرفسور هانری کرین)*، ص ۱۹۷.

۳. رک: همو، *علی و فلسفه الهی*، ص ۱۶-۲۱.

۴. رک: همو، *شیعه در اسلام*، ص ۷۳.

۵. الاحقاف(۴۶): ۲۶؛ «همانا ما به آنان در اموری قدرت و تمکن داده بودیم که شما را در آن امور چنان قدرت و نیرویی نداده‌ایم و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد؛ زیرا همواره [با داشتن آن ابزار تشخیص] آیات ما را انکار می‌کردند و سرانجام عذابی که همواره آن را مسخره می‌کردند، آنان را احاطه کرد».

البته از دیدگاه مرحوم علامه هر چند برای نیل به معارف دینی هر سه راه نقل و عقل و کشف، معتبر است، اما باید توجه داشت که هر کدام از این سه راه، رهروی مخصوص به خود دارند؛ به عبارت دیگر همه انسان‌ها ظرفیت سلوک در هر سه راه مذکور را ندارند. عامه مردم غالباً تنها ظرفیت این را دارند که با رجوع به ادله نقلی، به فراخور استعداد خویش، از معارف دینی بهره‌مند شوند. معمولاً عموم مردم حوصله بحث‌های استدلالی و عقلی یا توانایی نیل به شهود حقایق هستی را ندارند. بهره‌مند شدن از سرچشمه استدلال عقلی و کشف برهانی تنها مخصوص گروه خاصی از انسان‌هاست که ظرفیت بهره‌مندی از این دو منبع معرفتی را داشته باشند.^۱

۵. دیدگاه علامه طباطبایی درباره تعارض عقل و نقل

ایشان به دو صورت عمده از صور تعارض میان حکم عقل و دلیل نقلی اشاره می‌کند و حکم هر یک را بیان می‌نماید.

صورت اول؛ تعارض حکم قطعی عقل با حکم قطعی نقل

از دیدگاه ایشان تعارض میان حکم قطعی عقل با حکم قطعی نقل، اساساً احتمالی بی مورد است و به هیچ وجه امکان تحقق ندارد؛ و الا محذور تناقض را در پی خواهد داشت. توضیح آنکه اثبات ضرورت و حقانیت دین و معارف دینی، همگی بر برهانی مبتنی است که عقل اقامه می‌کند؛ به عبارت دیگر عقل است که انسان را به پیروی از تعالیم دینی وامی‌دارد. حال چگونه ممکن است همین عقل، بر بطلان چیزی که با برهان، حقانیتش را اثبات کرده است، برهان اقامه کند؟! «الكتاب و السنة القطعية من مصادیق ما دل صریح العقل علی کونهما من الحق والصدق، ومن المحال أن یبرهن العقل ثانيا علی بطلان ما برهن علی حقیته أولاً».^۲ ایشان تصریح می‌کند که اگر برخی تعالیم فلسفی یا عرفانی با معارف قطعی کتاب و سنت تعارض داشت، شکی نیست که آن تعالیم فلسفی یا عرفانی، چیزی جز اشتباهات و لغزش‌های فیلسوفان یا سالکان مسلک عرفان نخواهد بود.^۳

صورت دوم؛ تعارض حکم قطعی عقل با ظاهر دلیل نقلی

یکی از جاهایی که امکان تعارض بین حکم عقل و نقل وجود دارد، موردی است که دلیل عقلی قطعی با ظاهر دلیل نقلی ناسازگار باشد. مرحوم علامه در حواشی خود بر بحار الانوار

۱. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۷۴.

۲. همو، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۸؛ «حکم قطعی کتاب و سنت از مصادیق احکام عقلی صریح می‌باشد؛ یعنی عقل صریح آن را حق و صدق می‌داند، و محال است که عقل بر بطلان چیزی که خودش آن را حق دانسته است، برهان اقامه نماید».

۳. رک: همان، ج ۵، ص ۲۶۱.



منیع بودن عقل در معارف دینی از منظر علامه طباطبایی

به بررسی صورت فوق پرداخته است. از نظر ایشان، در صورت فوق بدون شک، دلیل قطعی عقلی بر دلیل ظنی نقلی مقدم خواهد بود؛ زیرا:

الف) حجیت و اعتبار ظواهر دینی متوقف بر برهان عقلی است؛

ب) احکام عقلی استثنا بردار نیستند؛ یعنی این گونه نیست که عقل بر مطلبی برهان اقامه کند، اما در برخی موارد (مثلاً در صورت عدم تعارض با ظواهر دینی) نتیجه برهان را بپذیرد و در برخی موارد (مثلاً در صورت تعارض با ظواهر دینی) از قبول نتیجه برهان خودداری کند؛ بلکه عقل در پذیرش نتیجه برهان، مضطر است؛ یعنی وقتی بر مطلبی برهانی اقامه نماید، ناگزیر نتیجه آن برهان را قبول خواهد کرد بنابراین احکام عقلی تخصیص بردار نیستند؛

ج) ظواهر دینی بر ظهور لفظی متوقف است و ظهور لفظی از ادله ظنی است و روشن است که ظن را قدرت مقابله با علم حاصل از برهان نیست.

نتیجه‌ای که از مقدمات فوق حاصل می‌شود این است که در صورت تعارض دلیل قطعی عقلی با ظاهر ظنی نقلی، حکم عقل مقدم است:

الاخذ بالبراهین فی أصول الدین ثم عزل العقل فی ما ورد فیہ آحاد الاخبار

من المعارف العقلیة فلیس الا من قبیل إبطال المقدمة بالنتیجة التي تستنتج منها و هو

صریح التناقض.^۱

۶. پاسخ‌های علامه به منکران روش استدلال منطقی

علامه طباطبایی بعد از بیان اینکه روش تفکر صحیح از دیدگاه قرآن کریم چیزی جز تفکر بر اساس ضوابط مندرج در علم منطقی نیست و علم منطقی در واقع بازخوانی بدیهیات و ضروریات عقل فطری انسان‌هاست، در صدد پاسخ‌گویی به اشکالات مخالفان روش استدلال منطقی، برمی‌آید. باید توجه داشت که غالب اشکال‌هایی که مرحوم علامه در جلد پنجم تفسیر المیزان بیان داشته و به آنها پاسخ داده است، ناظر به بیانات مرحوم میرزای اصفهانی در کتاب *ابواب الهمدی*، و مرحوم شیخ مجتبی قزوینی از بزرگان مکتب تفکیک و اجلای شاگردان میرزای اصفهانی، در کتاب *بیان الفرقان* است. مرحوم علامه مجموعاً یازده اشکال را مطرح می‌کند و به آنان پاسخ می‌دهد. هر چند ایشان تمام اشکال‌ها را در یک بخش ذکر کرده‌اند، اما از آنجا که برخی از این اشکال‌ها اساساً در پی رد اعتبار مطلق روش استدلال منطقی بوده

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *حواشی بحار الانوار*، ج ۱، ص ۱۰۴؛ «التزام به براهین عقلی در اصول دین، و سپس عزل کردن عقل در معارف عقلیه‌ای که خیر واحد درباره آنها وارد شده است، از قبیل ابطال مقدمه به وسیله نتیجه‌ای است که از آن مقدمه استنتاج شده است و این چیزی جز تناقض نیست؛ به عبارت دیگر اگر ظواهر دینی، حکم عقل را ابطال کنند، در واقع خود را ابطال نموده‌اند؛ زیرا حجیت ظواهر نقلی به برهان عقلی ثابت می‌شود».

و برخی از آنها تنها به انکار «فلسفه اسلامی» پرداخته‌اند، ما این اشکال‌ها و پاسخ‌های علامه را در دو بخش جداگانه بیان می‌کنیم.

اشکال اول: اگر منطق طریق صحیح تفکر می‌بود و قدرت ایصال انسان به واقعیت را می‌داشت، باید در میان خود منطقیان هیچ اختلافی رخ نمی‌داد، و حال آنکه می‌بینیم منطقیان در آرای خود دچار اختلاف‌اند.

پاسخ: ایشان در پاسخ به اشکال مزبور می‌فرماید:

اولاً این اشکال، خود در قالب استدلالی منطقی بیان شده است. مستشکل بدون اینکه توجه داشته باشد، از قیاس استثنایی استفاده کرده و با رفع تالی، رفع مقدم را نتیجه گرفته است؛ ثانیاً اینکه در منطق گفته شده «منطق وسیله حفظ ذهن از خطا در تفکر است»، به این معنا نیست که هر کس با ضوابط و قواعد منطقی آشنا باشد و به هر نحو، صحیح یا ناصحیح، آنها را استعمال کند، از گرفتار شدن در خطا و اشتباه مصون خواهد ماند؛ بلکه زمانی منطق انسان را از وقوع در خطا و اشتباه حفظ می‌کند که شخص منطقی، ضوابط علم منطق را به نحو صحیح در فرایند تفکر به کار گیرد. بنابراین اینکه منطقیان، خود در آرا و افکارشان دچار اختلاف شده‌اند، به این علت است که یکی از دو طرف یا هر دو طرف، به طور صحیح، ضوابط و قواعد منطقی را به کار نبرده است.^۱

اشکال دوم: ضوابط و قوانین مندرج در علم منطق، ساخته و پرداخته فکر بشر، است و بشر آن را به تدریج تدوین و تکمیل کرده است. حال سؤال این است که چگونه ممکن است مدونان علم منطق، قبل از تدوین آن، در تفکراتشان دچار اشتباه و خطا نشده باشند؛ و حال آنکه هنوز علم منطق به وجود نیامده بود؟

پاسخ: مرحوم علامه می‌فرماید: این سخن، از زشت‌ترین انواع مغالطه است؛ زیرا:

اولاً در این استدلال، مستشکل با یک قیاس منطقی، خواسته اعتبار ضوابط منطقی را انکار کند؛ ثانیاً باید توجه داشت که تدوین علم منطق چیزی جز بازخوانی قواعد و ضوابط عقل فطری بشر درباره نحوه استدلال صحیح نیست؛ به عبارت دیگر تدوین‌کنندگان علم منطق، ضوابط و قوانین تفکر را که به نحو اجمالی در فطرت همه انسان‌ها موجود است، به صورت تفصیلی، کشف و تدوین کرده‌اند.^۲

اشکال سوم: علم منطق تنها عهده‌دار بیان قواعد و ضوابط صورت استدلال (از قبیل اشکال منتج و اشکال غیر منتج و...) است؛ اما درباره اینکه در استدلال خود باید از چه ماده‌ای استفاده کنیم تا گرفتار خطا و اشتباه نشویم، هیچ ضابطه و قاعده‌ای ندارد؛

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۲۵۶.

۲. ر.ک: همان، ص ۲۵۷.



منیع بودن عقل در معارف دینی از منظر علامه طباطبایی

به عبارت دیگر علم منطقی صرفاً به ما می‌آموزد که چگونه و به چه صورتی از مواد و قضایا (هر چه می‌خواهد باشد) استدلال تشکیل دهیم تا به نتیجه مطلوب برسیم؛ اما اینکه مواد و مقدمات به کار رفته در استدلال چگونه باشند، منطقی عهده‌دار بیان آن نیست. بنابراین در علم منطقی برای حفظ ذهن از خطا در مواد مقدمات استدلال، ضابطه و قانونی وجود ندارد. به این ترتیب تنها راهی که ما را از خطا و اشتباه مصون می‌دارد، رجوع به اخبار و روایات اهل بیت عصمت است.

پاسخ: حضرت علامه در پاسخ به این اشکال می‌فرماید: مستشکل با بیان فوق در صدد اثبات حجیت اخبار آحاد و ظواهر ظنی قرآن است؛ در حالی که تنها زمانی می‌توان از اخبار و روایات ائمه اطهار به یقین رسید که هم از نظر سند و صدور و هم از نظر دلالت، یقینی باشند؛ ولی اخبار آحاد هیچ یک از دو ویژگی مزبور را ندارد؛ زیرا هم ظنی‌السند و هم ظنی‌الدلالة هستند. اساساً هنگامی که ملاک و مناط تمسک به روایات ائمه، یقینی بودن آنهاست، پس فرقی میان قضایای مختلف نیست؛ یعنی در اعتبار و حجیت، میان یقین برآمده از روایات ائمه اطهار و یقین برآمده از مقدمات عقلی نیست؛ زیرا ملاک و معیار حجیت و اعتبار، افاده یقین است: «إذا كان المناط في الاعتصام هو المادة اليقينية فما الفرق بين المادة اليقينية المأخوذة من كلامهم والمادة اليقينية المأخوذة من المقدمات العقلية؟»^۱

اشکال چهارم: دلیل اعتبار حجیت ادله عقلی، چیزی جز حکم عقل نیست؛ یعنی عقل حکم می‌کند که «پیروی از حکم عقل واجب است»؛ به عبارت دیگر حجیت حکم عقل هیچ دلیلی جز خود عقل ندارد و این، دور صریح است. سپس مستشکل می‌گوید: بعد از ابطال اعتبار ادله عقلی، تنها چیزی که حجیتش برای ما باقی می‌ماند، ادله نقلی است. بنابراین تنها راه منحصر برای حصول معرفت، رجوع به ظواهر کتاب و سنت است.

پاسخ: علامه طباطبایی در پاسخ به این اشکال می‌فرماید: «هو أسخف تشكيك أورد في هذا الباب». مستشکل خواسته با تمسک به محال بودن دور مصرح، حکم عقل را ابطال کند، در حالی که با ابطال حجیت دلیل عقلی، خود در دام «دور» گرفتار آمده است؛ زیرا اگر بخواهد حجیت ادله نقلی را با دلیل عقلی اثبات کند، گرفتار اشکال خود می‌شود و اگر بگوید دلیل بر حجیت ادله نقلی، شرع است، گرفتار «دور مصرح» خواهد شد. سپس در تبیین حجیت دلیل عقلی می‌فرماید: وجوب متابعت دلیل عقلی به این معناست که انسان وقتی بر اساس ضوابط و قواعد منطقی و با استفاده از مقدمات بدیهی، استدلالی را ترتیب می‌دهد، علم به نتیجه،

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۷؛ «هنگامی که ملاک تمسک به روایات ائمه یقینی بودن آنهاست، پس یقین مأخوذ از کلام آنان با یقین مأخوذ از مقدمات عقلیه چه فرقی دارد؟»

امری ضروری است و انسان از قبول آن مضطر است. چنین حکمی به دلیل دیگری برای اثبات حجیتش نیاز ندارد؛ زیرا قبول آن، امری وجدانی است؛ به عبارت دیگر حجیت و اعتبار دلیل عقلی، بدیهی است؛ یعنی اعتبار و حجیتش به دلیلی خارج از خود نیاز ندارد؛ زیرا دلیل اعتبار هر امر بدیهی، خودش است؛ به عبارت دیگر امور بدیهی به دلیل نیاز ندارد.^۱

۷. پاسخ‌های علامه به اشکالات منکران فلسفه

اشکال اول: رواج اصول فلسفی و عقلی در میان امت اسلامی تنها به منظور بستن در خانه اهل بیت و مشغول ساختن مردم به علوم عقلی و بازداشتن آنان از رجوع به سرچشمه زلال معرفت، یعنی اهل بیت پیامبر بوده است. بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که از ورود به مباحث فلسفی و عقلی اجتناب کند.

پاسخ: ممکن است شخصی به قصد یک هدف فاسد، راهی را احداث کند، اما آن راه فی نفسه فاسد نباشد؛ مثلاً شمشیر فی نفسه، ابزاری مفید است که می‌توان از آن بهره‌برداری‌های مثبتی کرد، ولی ممکن است شخصی شمشیری را به قصد کشتن مظلوم، درست کند. هر چند قصد وی فاسد است، اما قصد فاسد سازنده، دخلی در فساد شمشیر ندارد. مثال دیگر اینکه در طول تاریخ افراد زیادی بوده‌اند که از دین سوء استفاده کرده و آن را ملعبه دست خویش برای پیشبرد اهدافشان قرار داده‌اند. هر چند، ممکن است دین ملعبه دست ظالمان و دنیاطلبان گردد؛ اما دین فی نفسه امری صحیح و خوب است. بنابراین هر چند خلفای عباسی از ترجمه معارف عقلی و وارد ساختن آنها به جهان اسلام قصد سوء داشتند، اما این دلیل نمی‌شود که فلسفه فی نفسه امری ناپسند باشد.^۲ بنابراین مقصود ناموجه و فاسد خلفای عباسی از ترجمه و ترویج فلسفه الهی، ما را از بحث الهیات بی‌نیاز نمی‌سازد. مباحث فلسفه الهی، بحث‌هایی عقلی درباره اثبات صانع و صفات و افعال اوست. و این مباحث، چیزی جز همان اصول دین نیست که باید از راه استدلال عقلی اثبات شوند تا نوبت به اثبات حجیت کتاب و سنت برسد. بنابراین، ترجمه و ترویج فلسفه الهی در جهان اسلام به هر قصد و غرضی که بوده، ما را از آن بی‌نیاز نمی‌سازد. تفلسف و خردورزی در اثبات حق تعالی و صفات او، اثبات ضرورت نبوت و...، شرط لازم برای ورود به حوزه معارف دینی است.^۳

اشکال دوم: در بسیاری از موارد، سلوک عقلی و گام نهادن در وادی استدلالات فلسفی و منطقی، به تعارض با معارف مندرج در کتاب و سنت منتهی می‌شود. شاهد این مدعی

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۲۶۶.

۲. ر.ک: همان، ص ۲۵۷.

۳. ر.ک: همو، *بررسی‌های اسلامی*، ج ۲، ص ۱۷۳.

تعارضاتی است که میان سخنان متفلسفین با معارف کتاب و سنت دیده می‌شود.^۱ پاسخ: علامه در پاسخ به این اشکال به دو مسئله اشاره می‌فرماید: اول اینکه تعارضاتی که میان فلسفه و دین مشاهده می‌شود در واقع سخنان بی‌پایه و اساس «جهله متفلسفین» است که بر اساس برخی اصول غیر برهانی، سخنانی می‌گویند که با وحی و شریعت در تعارض است؛ مانند قول به تناسخ یا انکار معاد جسمانی و... بنابراین نمی‌توان سخنان بی‌پایه و بدون دلیل برخی از فیلسوف‌نماها را به حساب فلسفه گذاشت.^۲ از سویی دیگر باید توجه داشت که به خطا انجامیدن برخی آرای فلسفی، نه به سبب نادرست بودن روش تعقل فلسفی (استدلال منطقی) است؛ بلکه به دلیل خطاهای برخی از فیلسوفان در استفاده از مواد و مقدمات غیر برهانی در استدلال است.^۳

اشکال سوم: هر آنچه برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها لازم است، در گنجینه معارف قرآن و روایات ائمه اطهار مخزون است؛ پس چرا باید چشم نیاز به سوی علمی بدوزیم که نیم‌خورده کفار و ملحدین یونانی است؟^۴

پاسخ: ایشان در پاسخ به اشکال مزبور می‌گوید: سخن فوق مغالطه‌ای بیش نیست؛ زیرا در اینجا دو مطلب وجود دارد: یکی اینکه «کتاب و سنت، هیچ نیازی به هیچ علم و دانشی ندارد»، و دیگر اینکه «مسلمانان در فهم معارف کتاب و سنت، به هیچ علم و دانشی احتیاج ندارند». مستشکل، این دو گزاره را با هم خلط کرده و خواسته از صحت گزاره اول، گزاره دوم را نتیجه بگیرد و لذا دچار مغالطه شده است. توضیح آنکه گزاره اول، سخنی حق و مسلم است. قرآن کریم و روایات ائمه اطهار مخزن و منبع تمام معارف و حقایق مورد نیاز برای سعادت دنیوی و اخروی انسان است و نقصی ندارد تا به علم و دانشی دیگر محتاج باشد؛ اما اینکه مسلمانان برای بهره‌مند شدن از خوان گسترده معارف و حیانی و فهم دقیق آن به هیچ علم و دانشی نیاز ندارند، سخنی بدون دلیل و باطل است. بنابراین محتاج نبودن کتاب و سنت به منطق و فلسفه و هر علم دیگری یک مطلب است، و محتاج بودن مسلمانان در فهم کتاب و سنت به علم منطق و قواعد عقلی و دانش‌هایی همچون ادبیات و...، مطلبی دیگر است و مستشکل در اشکال فوق میان این دو مطلب خلط کرده است.

سخن این متشکل نظیر سخن انسان جاهلی است که حاضر نیست هیچ علم و دانشی را بیاموزد و وقتی از او می‌پرسند: چرا برای کسب علم و دانش تلاش نمی‌کنی؟

۱. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۷.

۲. رک: همان، ج ۵، ص ۲۸۰.

۳. رک: همان، ص ۲۵۷.

۴. رک: همان.

در جواب می‌گوید: «خداوند خمیر مایه همه علوم را در فطرت انسان‌ها نهاده است؛ بنابراین انسان برای نیل به معرفت، به آموختن علوم اکتسابی نیاز ندارد». در جواب چنین شخصی باید گفته شود: درست است که خمیر مایه و استعداد همه علوم و دانش‌ها در خزانه فطرت انسان، نهاده شده است، ولی انسان برای شکوفاسازی فطرت خود، به کسب علم و دانش نیاز دارد. علامه در نهایت می‌فرماید:

الحاجة إلى تمييز المقدمات العقلية الحقّة من الباطلة ثم التعلّق بالمقدمات الحقّة كالحاجة إلى تمييز الآيات والأخبار المحکمة من المتشابهة ثم التعلّق بالمحکمة منهما وكالحاجة إلى تمييز الأخبار الصادرة حقاً من الأخبار الموضوعية والمدسوسة وهي أخبار جمّة.^۱

پاسخ دیگری که ایشان به اشکال مزبور می‌دهد این است که آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار همه معارف اعتقادی و عملی را در بر دارد، ولی باید توجه داشت که خطابات و بیانات دینی با زبانی وارد شده است که همه مردم، با هر فهم و عقلی که دارند، بتوانند از آن بهره ببرند. مخاطب قرآن، هم انسان عالم تیزهوش است و هم انسان جاهل کند ذهن. بنابراین هر انسانی که به معارف و حیانی رجوع کند، به اندازه فهم و ظرفیتش از آن بهره‌مند می‌شود؛ اما بهره‌مندی از لایه‌های عمیق معارف و حیانی تنها نصیب کسانی است که در میدان علم و دانش قدم زده‌اند. مسلماً برداشتی که یک عرب بیابانگرد بدوی از معارف مندرج در سوره توحید دارد، با برداشتی که یک فیلسوف دارد برابری نمی‌کند.^۲

اشکال چهارم: از مهم‌ترین ادله مخالفان فلسفه، تمسک به روایاتی است که در مذمت فلسفه ذکر شده است. علامه طباطبایی در کتاب بررسی‌های اسلامی در پاسخ به این اشکال می‌فرماید: دو سه روایتی که در بعضی از کتب در ذمّ اهل فلسفه در آخرالزمان نقل شده، بر تقدیر صحت، متضمّن ذمّ اهل فلسفه است، نه خود فلسفه؛ چنان که روایاتی نیز در ذمّ فقهای آخرالزمان وارد شده و متضمّن ذمّ «فقها» است نه فقه اسلامی و همچنین روایاتی نیز در ذمّ اهل اسلام و اهل قرآن در آخرالزمان وارد شده (لایقی من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الا رسمه) و متوجه ذمّ خود اسلام و خود قرآن نیست.^۳

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۲۵۷، احتیاج انسان به تشخیص مقدمات عقلیه حقه از مقدمات باطله و سپس تمسک کردن به آنچه که حق است عیناً مثل احتیاجی است که انسان به تشخیص آیات و اخبار محکمه از آیات و اخبار متشابه و سپس تمسک به آنچه محکم است دارد و نیز مثل احتیاجی است که انسان به تشخیص اخبار صحیح از اخبار جعلی و دروغی دارد که اینگونه اخبار یکی دو تا هم نیست.

۲. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *بررسی‌های اسلامی*، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۵.



منبع بودن عقل در معارف دینی از منظر علامه طباطبایی

سپس ایشان ادامه می‌فرماید: مسائلی که در فلسفه مطرح است، از سنخ همان مسائلی است که در قرآن و روایات بیان شده است. توضیح آنکه در بسیاری از آیات و روایات، مباحث درباره مبدأ و معاد با روش استدلال عقلی، بیان شده است و فلسفه نیز چیزی جز بحث درباره مبدأ و معاد به روش استدلال عقلی نیست. بر این اساس اگر بگوییم مراد از روایاتی که در مذمت فلسفه بیان شده، ابطال خود فلسفه و روش استدلال عقلی است، این اشکال عیناً بر کتاب و سنت وارد خواهد شد.

در پایان مرحوم علامه به این مطلب اشاره می‌کند که اساساً چگونه ممکن است چند روایت که جزء اخبار آحادند و از حیث سند و دلالت، ظنی می‌باشند، در برابر برهان قطعی یقینی قد علم کنند و ابطالش نمایند. آیا می‌توان در تعارض دلیل ظنی با دلیل قطعی، جانب ظن را گرفت؟!

۸. انتقاد از روش بحث در علم کلام

در بخش‌های قبلی روشن شد که علامه طباطبایی تعقل و تفکر مورد تأیید قرآن را همان روش استدلال منطقی می‌داند و از آنجا که روش بحث در فلسفه نیز روش استدلال منطقی است، ایشان با حساسیت ویژه‌ای به اشکالات منکران منطقی و فلسفه پاسخ می‌دهد و تمام قد به دفاع از دو علم شریف فلسفه و منطق می‌پردازد. رقیب تاریخی فلسفه در جهان اسلام، علم کلام است؛ ولی علامه در کتب مختلف خود، به انتقاد از نحوه بحث در علم کلام پرداخته و آن را فاقد اعتبار معرفی کرده است. از دیدگاه ایشان هر چند علم کلام از معارف اعتقادی اسلام بحث می‌کند، اما روش بحث کلامی، منطبق بر تعقل برهانی و تفکر استدلالی نیست و به همین دلیل است که انحرافات عمیقی در مباحث متکلمان اسلامی ریشه دوانده است. ایشان در کتاب رسالت تشیع در دنیای امروز دو اشکال عمده به روش بحث کلامی وارد می‌کند که به شرح ذیل است:

یک- اساسی‌ترین اشکال روش بحث کلامی این است که آنان روش بحث آزاد استدلالی را ممنوع، و استدلال عقلی را به موافقت با شریعت، مقید کردند. این سبک بحث، اگر چه به ظاهر قیافه‌ای حق به جانب دارد، و در موضع دفاع از شریعت، در نظر عوام متشرع ساده لوح، خود را خیرخواه جلوه می‌دهد، ولی در حقیقت این نحوه بحث ضربات مهلکی بر پیکر شریعت وارد می‌سازد؛ زیرا استدلال عقلی با قید موافقت با شریعت، معنایی جز این ندارد که عقیده مورد استدلال در ثبوت خود تابع استدلال نیست؛ بلکه استدلال در صحت خود باید تابع شریعت باشد؛ به عبارت دیگر متکلمان عقیده مورد استدلال را فی‌نفسه مسلم گرفته‌اند؛ خواه استدلال بر طبق آن باشد یا نباشد. این نحوه استدلال، چیزی جز به سخره گرفتن عقل و آن را بازیچه تقلیدهای عوامانه قرار دادن، نیست. این نحوه بحث در معارف دینی،

بر خلاف روش قرآن است؛ زیرا قرآن کریم برای اثبات معارف دینی ابتدا به احتجاج عقلی می‌پردازد و سپس از مردم می‌خواهد که به مقتضای آن برهان ایمان آورند و آن را تصدیق کنند. از دیدگاه قرآن کریم تصدیق و ایمان، نتیجه استدلال و برهان است؛ نه اینکه اول ایمان بیاوریم و بعد مطابق با آن، دلیل عقلی اقامه کنیم.^۱ روش بحث کلامی، نه تنها هیچ سنخیتی با استدلال عقلی ندارد، بلکه در واقع نوعی تقلید در اصول دین به شمار می‌رود. بر همین اساس است که متکلمان یکی از مهم‌ترین ادله برای اثبات مدعای خود را «اجماع» می‌دانند:

قوی‌ترین حجت یک نفر متکلم اشعری، مثلاً، این است که در اثبات یکی از عقاید اشاعره، به اجماع متکلمان اشاعره احتجاج نماید! در خلال بحث‌های کلامی بسیار دیده می‌شود که حجت مدعی را با اینکه از راه کتاب یا سنت یا عقل تمام است، به اینکه خلاف اجماع علما و متکلمین مذهب است، رد می‌نمایند... این رویه به کلی روح تفکر استدلالی را در جامعه اسلامی می‌کشد و بر بیخ و بن تعقل آزاد آب می‌بندد. تقلید تعصبی را نسبت به همه مسائل اعتقادی، حکومتی علی‌الاطلاق می‌دهند.^۲

از دیدگاه ایشان در روش بحث کلامی، ادله نقلی (کتاب و سنت) ارزش واقعی خود را از دست می‌دهند و تنها جنبه تشریفاتی پیدا می‌کنند. متکلمان بر اساس روش مزبور، صریحاً ادله نقلی‌ای که معارض اجماع باشد، تأویل می‌کنند. دقیقاً شبیه کاری که نحوین در علم نحو انجام می‌دهند که هر طایفه‌ای، ادله مخالفان خود را که شعر یا نثری عربی است، با تقدیر و مانند آن تأویل می‌کند. روشن است که روش بحث کلامی، که مدعی دفاع عقلانی از شریعت است، به آنجا می‌رسد که عقل و نقل را به بازیچه می‌گیرد و تنها دلیل موجه برای اثبات مدعا، اجماع، و به تعبیر بهتر، تقلید، دانسته می‌شود:

این سلیقه، به اندازه‌ای در میان مسلمین شیوع پیدا کرده و ریشه دوانیده است که حتی اخیراً به متکلمین شیعه نیز سرایت نموده و با اینکه شیعه در «اصول ادله» با اکثریت سنی موافقت ندارند و در احتجاجات ائمه اهل بیت که پیشوایان شیعه هستند، در اصول معارف تنها به کتاب و سنت و عقل اعتبار داده شده، اعتنایی به حال اجماع نشده است، با این همه از متکلمینشان همان سلیقه عمومی را پذیرفته اجماع قومی را حجت می‌گیرند.^۳

۱. ر.ک: ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۷۲.

۲. همو، رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۸۵-۸۶.

۳. همان، ص ۸۷.

دو- با تعمق و غور در آیات قرآن کریم، روشن می‌شود که معارف و حیانی در مرتبه‌ای بس رفیع‌تر از سطح فهم عامه مردم قرار دارد. البته هر کس به فراخور ظرفیت و فهمش از خوان گسترده معارف توحیدی بهره‌مند می‌شود؛ ولی منحصر کردن معارف و حیانی به سطح فهم عمومی عوام، ظلمی فاحش به قرآن کریم و معارف و حیاتی مکتب اهل بیت است. متکلمان، به روش بحث برهانی بی‌اعتنا بودند و سعی می‌کردند با تمسک به مشهورات و مسلّمات بر اساس قیاس‌های جدلی، مدعیات خود را ثابت کنند.^۱ این نحوه بحث در معارف دینی باعث شد، آنان همان برداشت‌های سطحی و عامیانه از معارف دین را به نام عقاید واقعی اسلام معرفی و ترویج کنند. تلقی آنان از عالم ماورای طبیعت، همچون عالم ماده است. آنان عظمت عالم الوهیت را تا سطح عالم حس پایین آوردند و معتقد شدند که روزی خواهد رسید که همه اجزای عالم ماورای طبیعت، حتی ذات پروردگار، تحت اشراف حس انسان قرار می‌گیرد.

۹. اتحاد عقل و وحی

از دیدگاه علامه طباطبایی، تعقل و تفکر مورد تأکید قرآن کریم، چیزی جز روش استدلال منطقی نیست. ایشان با اعتماد بر همسویی و اتحاد عقل و وحی، در مقابل سیل اشکالات و انتقادات به دفاع از علم منطقی و فلسفه می‌پردازد و روش بحث در علم کلام را مورد انتقاد قرار می‌دهد. ایشان بر اساس مبنای همسویی و اتحاد آموزه‌های و حیانی با دستاوردهای عقلی فلسفی، به تبیین عقلی معارف و حیانی می‌پردازد و تفسیر قرآن با عقل را، تفسیر بخشی از معارف دینی با بخش دیگری از آن، می‌داند. ایشان برای این منظور دو کار عمده انجام داده است:

یک- ردیابی معارف عقلی و فلسفی مندرج در آیات و روایات؛

دو- تبیین معارف و حیانی بر اساس دستاوردهای عقلی و فلسفی.

در این بخش به اختصار به گوشه‌ای از سیره علمی ایشان در بیان همسویی و اتحاد عقل و نقل می‌پردازیم.

۹-۱. ردیابی معارف عقلی و برهانی مندرج در آیات و روایات

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، معتقد است مفاد بسیاری از آیات مربوط به مبدأ و معاد، برهان یقینی است. از باب نمونه ایشان در تفسیر آیه مبارکه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۲ می‌گوید: مفاد این آیه، حجتی برهانی بر توحید ربوبی است که از مقدماتی یقینی تشکیل شده است.

۱. ر.ک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲. الانبیاء (۲۱): ۲۲.

استدلال مندرج در آیه، قیاسی استثنایی به این صورت است: «لو كان فيهما آلهة لفسدتا، لكن التالي باطل، و الملازم مثله». ایشان در توضیح ملازمه میان مقدم و تالی و نیز بطلان تالی می‌فرماید: فرض وجود خدایان متعدد برای عالم به این معناست که آن خدایان با یکدیگر اختلاف ذاتی و تباین حقیقی دارند؛ و الا در صورت عدم تباین و اختلاف ذاتی، فرض وجود خدایان متعدد بی‌معناست. از سویی دیگر تباین در حقیقت و اختلاف در ذات مستلزم تباین و اختلاف در تدبیر خواهد بود، و اختلاف تدبیر در عالم هستی به فساد عالم و تفساد میان پدیده‌های هستی منجر خواهد شد؛ در حالی که بر اساس آنچه مشاهده می‌کنیم، نظام حاکم بر عالم هستی، نظامی واحد است و بین پدیده‌های آن تفساد وجود ندارد. ایشان در ادامه به دو اشکالی که به اصل ملازمه میان مقدم و تالی استدلال مزبور، و نیز بطلان تالی وارد شده است پاسخ می‌دهد.^۱ علامه در موارد متعدد دیگری نیز به ردیابی معارف فلسفی در آیات قرآن کریم پرداخته است.^۲ از دیدگاه ایشان روایات ائمه هدی و مخصوصاً بیانات امیرالمؤمنین علی سرشار از مباحث الهیات است که با روش فلسفی و استدلال منطقی القا شده است. رساله *علی و الفلسفة الالهية* در تبیین روایات فلسفی و عقلی‌ای است که از ناحیه مولی‌الموحدین، علی در مباحث الهیات و مسائل مربوط به مبدأ و معاد بیان شده است. علامه معتقد است امیرالمؤمنین، علی نخستین شخصی از امت اسلامی است که درباره مباحث فلسفی (الهیات و مسائل مبدأ و معاد)، بیاناتی منطقی توأم با برهان ایراد کرده است. ایشان معتقد است فلسفه اسلامی و فیلسوفان مسلمان زیر بار منت، تعالیم فلسفی علی هستند:

أَنَّ أَوَّلَ مَنْ بَرَهَنَ وَاسْتَدَلَّ فِي الْفَلَسَفَةِ الْإِلَهِيَّةِ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ فَلَهُ الْفَضْلُ وَالْمِنَّةُ عَلَيَّ
كُلِّ مَنْ سِوَاهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْبَاحِثِينَ فِي هَذَا الْعِلْمِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي فَتَحَ لَهُمْ بَابَ الْاِسْتِدْلَالِ
الْبُرْهَانِيِّ فِي الْمَعَارِفِ الْإِلَهِيَّةِ.^۳

از دیدگاه ایشان، در لسان اهل بیت عصمت روایاتی در باب فلسفه الهی بیان شده است که نه در میان فلاسفه قبل از اسلام یافت می‌شود و نه در آثار حکمای اسلام. این معارف متعالی در هاله‌ای از ابهام باقی مانده بود و هر یک از شارحان کلمات ائمه به حسب گمان خود، تفسیری از آنها ارائه می‌دادند تا اینکه با ظهور حکمت متعالیه در قرن یازدهم هجری، تا حدی پرده از روی آن معارف عمیق الهی برداشته شد؛ معارفی همچون وحدت حقه حقیقه پروردگار. علامه،

۱. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۴، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۲. ر.ک: همان، ج ۱۹، ص ۱۳۴، ذیل آیه ۶۲ سورة الواقعة و ج ۱۸، ص ۱۴۶، ذیل آیات ۳۸ و ۳۹ سورة الدخان.

۳. همو، *الإنسان والعقيدة (رسالة علی و الفلسفة الالهية)*، ص ۳۳۵؛ علی اولین کسی است که در این امت درباره مباحث فلسفه الهی برهان و استدلال عقلی اقامه کرد؛ پس برای او بر گردن تمام علمای اسلام، مخصوصاً فیلسوفان اسلامی، منت و فضیلت است؛ زیرا او بود که باب استدلال برهانی در معارف الهیه را بر روی امت گشود.

هم در رساله مزبور و هم در مجموعه مذاکرات خود با پرفسور هانری کربن، به طور مبسوط به بیان معارف فلسفی موجود در روایات ائمه اطهار پرداخته است.^۱

۹-۲. تبیین معارف و حیانی بر اساس دستاوردهای عقلی و فلسفی

یکی از دستاوردهای علامه در تفسیر *المیزان* برقرار کردن انس و الفت میان معقول و منقول است. ایشان در موارد متعدد معارف قرآنی و دینی را با استفاده از قواعد فلسفه اسلامی تبیین کرده است. عنوان «بحث فلسفی» بارها در تفسیر *المیزان* به چشم می‌خورد. ایشان معارفی همچون معنای حمد و انحصار آن در خداوند،^۲ مسئله احیای اموات و مسخ در معجزات انبیا،^۳ تجرد نفس انسانی،^۴ معنای محبت به خدای متعال،^۵ مسئله خلود،^۶ مسئله کلام الهی^۷ و... را با بیان فلسفی توضیح داده است. از آنجا که در مباحث پیشین روشن شد که از دیدگاه ایشان، میان تعقل قرآنی با تعقل منطقی رابطه عینیت برقرار است و تعقل مورد تأکید قرآن چیز جز تعقل منطقی و استدلالی نیست، تبیین و تفسیر معارف قرآنی با استفاده از استدلال منطقی و دستاوردهای فلسفی، امری غریب نخواهد بود. در واقع تبیین معارف قرآنی با عقل منطقی، معنایی جز تبیین و تفسیر بخشی از گزاره‌های دینی با بخش دیگری از آن نخواهد داشت.

برای آشنایی با تبیین‌های فلسفی علامه طباطبایی به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

ایشان در بیان فلسفی انحصار حمد و ثنا برای ذات الهی و اینکه حمد و ثنا تنها سزاوار ویژه خداوند متعال است می‌گوید: براهین عقلی قائم است بر اینکه معلول در ذاتش و در جمیع شئونش عین ربط و تعلق به علت است و تمام کمالات معلول، سایه‌ای است از وجود علت. بنابراین هر حسن و زیبایی که در عالم هستی مشهود است، جلوه‌ای از حسن و زیبایی حق تعالی است و تمام زیبایی‌ها و کمالاتی که در عالم دیده می‌شود، به او منتهی می‌شوند؛ زیرا او *علة‌العلل* است. از سوی دیگر حمد و ثنا عبارت از این است که موجودی با وجودش، کمال موجود دیگری (علتش) را نشان دهد و از آنجا که هر کمال و زیبایی‌ای که در هر موجودی مشاهده می‌شود به خدای متعال منتهی می‌شود، پس حقیقت هر حمد و ثنایی به او منتهی می‌گردد.^۸ ملاحظه می‌شود که ایشان با استفاده

۱. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *شیعه (مجموعه مذاکرات با پرفسور هانری کربن)*، ص ۱۰۷-۱۶۱.

۲. رک: همو، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۲۴.

۳. رک: همان، ص ۲۰۵.

۴. رک: همان، ص ۳۶۴.

۵. رک: همان، ص ۴۰۹.

۶. رک: همان، ص ۴۱۲.

۷. رک: همان، ج ۲، ص ۳۲۵.

۸. رک: همان، ج ۱، ص ۲۴.

از مسئله «عین الربط بودن معلول به علت» که یکی از قواعد حکمت متعالیه است، به تبیین مسئله انحصار حمد و ثنا در ذات حق تعالی پرداخته است.

۱۰. تعبد مبتنی بر تعقل در احکام شرعی

از دیدگاه ایشان، عقل انسان از دستیابی به جزئیات احکام شرعی عاجز است و طریق منحصر برای نیل به خصوصیات احکام شرعی، رجوع به ادله و ظواهر نقلی است:

اگر چه از راه عقل می‌توان مسائل اعتقادی و اخلاقی و کلیات مسائل عملی (فروع دین) را به دست آورد، ولی جزئیات احکام نظر به این که مصالح خصوصی آنها در دسترس عقل قرار ندارند از شعاع عمل آن خارج‌اند.^۱ ایشان در مواضع متعددی از تفسیر المیزان تصریح می‌کند که «جزئیات معاد در دسترس عقل نیست».^۲ واضح است که وقتی خصوصیات مربوط به معاد که از اصول دین است از دسترس عقل خارج است، به طریق اولی دستیابی به علل و ملاکات خصوصیات احکام شرعی و فروع دین از حوصله ادراک عقل خارج است. بنابراین از آنجا که ملاکات احکام در دسترس عقل نیست، لذا عقل قدرت دستیابی به خصوصیات احکام شرعی را ندارد. البته علامه معتقد است که دأب قرآن کریم این است که تعلیمات خود (معارف مربوط به اصول دین و احکام شرعی) را با ذکر علل و اسبابش بیان می‌دارد تا به این وسیله، مردم را به راه خیر و سعادت دعوت نمایند. اساساً قرآن کریم هیچ‌گاه نخواست تا مردم را از طریق تقلید کورکورانه به سوی معارف خود دعوت نماید: «وحاشا للتعلیم الإلهی أن یهدی الناس إلى السعادة وهی العلم النافع والعمل الصالح ثم یأمر بالوقوع فی تیه التقليد وظلمة الجهل».^۳

خداوند متعال حتی در یک آیه از قرآن کریم، انسان را به تبعیت کورکورانه و از روی تقلید امر نکرده است. خداوند متعال هیچ‌گاه از بندگانش نخواست تا بدون دلیل و کورکورانه، به معارف الهی ایمان آورند. حتی در احکام شرعی، که عقل انسان قدرت نیل به ملاکات و علل آنها را ندارد، خداوند متعال به شیوه برهانی و استدلالی، احکام شرعی را بیان می‌دارد؛^۴ مثلاً وقتی می‌خواهد نماز را بر بندگانش واجب کند می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۷۵.

۲. رک: همو، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۴۱۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۶۹؛ «از ساحت تعالیم الهی دور است که از یک‌طرف مردم را به سوی علم نافع و عمل صالح هدایت کند و از سوی دیگر آنان را به درافتادن به وادی سرگردانی، تقلید و ظلمت جهل، امر نماید».

۴. رک: همان، ج ۵، ص ۲۵۵.

وَالْمُنْكَرَ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۱ و در رابطه با علت تشریح روزه می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲. البته ایشان تصریح می‌کند که ممنوعیت تقلید کورکورانه در اسلام با تسلیم شدن در مقابل اوامر و تکالیف الهی منافاتی ندارد.

قرآن از سویی انسان‌ها را به تعقل و تدبیر و پرهیز از تقلید کورکورانه فرا می‌خواند و از سویی دیگر از آنان می‌خواهد تا در مقابل اوامر و تکالیف الهی تسلیم و متعبد باشند و این دو هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا تعبد و تسلیمی که بر اساس تعقل بوده و ریشه در عقلانیت داشته باشد، هیچ گاه به معنای تقلید کورکورانه نخواهد بود. توضیح آنکه وقتی انسان با تفکر و اقامه دلیل عقلی به ربوبیت و مالکیت علی‌الاطلاق خداوند ایمان آورد و نیز از راه برهان عقلی، حقانیت پیامبر برایش ثابت شد، عقل حکم می‌کند که در مقابل اوامر و تکالیف خداوند متعال که رب‌العالمین و مالک علی‌الاطلاق است، و نیز در برابر دستورهای پیامبر که رسول از ناحیه خداست و مأمور به ابلاغ اوامر الهی است، تسلیم و منقاد باشد. بنابراین تسلیم و تعبدی که در تعقل و تفکر ریشه داشته باشد، نه تنها تقلید کورکورانه نخواهد بود؛ بلکه عین عقلانیت و خردورزی است. بنابراین پیروی از تکالیف مندرج در کتاب و سنت، نه تنها از نوع تقلید کورکورانه نیست؛ بلکه در عقل و تفکر ریشه دارد؛ زیرا بالاترین دلیل بر تعبد به اوامر شرعی، اثبات عقلی ربوبیت و مالکیت مطلق خداوند و حقانیت نبوت پیامبر است.^۳

ایشان همچنین درباره آیات «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۴ معتقد است: در این آیات «فی الدنيا والآخره» متعلق به «تتفكرون» است، نه آنکه ظرف آن باشد. بنابراین باید گفت: هر چند قرآن کریم مردم را به اطاعت و تعبد محض در مقابل اوامر و تکالیف خدا و رسول خدا، فرا می‌خواند، باید توجه داشت که قرآن کریم هیچ‌گاه راضی نمی‌شود که مسلمانان احکام و معارف را کورکورانه و بر اساس جمود و تعصب بپذیرند؛ بلکه از آنان می‌خواهد تا آنجا که می‌توانند در احکام و معارف دینی تعقل کنند تا بتوانند از حقیقت معارف قرآنی پرده بردارند و بصیرت بیشتری بیابند:

أَنْ الْقُرْآنَ وَإِنْ كَانَ يَدْعُو إِلَى الْإِطَاعَةِ الْمَطْلُوقَةِ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مِنْ غَيْرِ أَى شَرْطٍ وَقَيْدٍ غَيْرِ أَنَّهُ لَا يَرْضَى أَنْ يُوْخَذَ الْأَحْكَامَ وَالْمَعَارِفَ الَّتِي يُعْطِيهَا عَلَى الْعَمَى وَالْجُمُودِ الْمَحْضِ مِنْ غَيْرِ تَفْكَرٍ وَتَعْقَلٍ يَكْشِفُ عَنْ حَقِيقَةِ الْأَمْرِ.^۵

۱. العنكبوت (۲۹): ۴۵.

۲. البقرة (۲): ۱۸۳.

۳. رک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۶۹-۳۷۰.

۴. البقرة (۲): ۲۱۰-۲۲۰.

۵. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۹۷؛ «هر چند قرآن کریم مردم را به اطاعت بی‌قید و شرط از خدا و رسولش دعوت کرده است، ولی هیچ‌گاه راضی نشده که مردم، کورکورانه و از روی جمود و بدون تعقل و تفکر، احکام شرعی را بپذیرند».

نتیجه گیری

علامه طباطبایی گوهر عقل را بزرگ‌ترین موهبت خدای متعال به انسان، مایه تمایز انسان با حیوان، وسیله ارتقای انسان به بالاترین درجات کمال و مؤلفه اصلی حیات انسانی می‌داند. از دیدگاه ایشان، قرآن کریم روش تفکر صحیح را بیان نکرده و تشخیص آن را به عقل فطری بشر وا گذاشته است. طریقه صحیح تفکر که عقل فطری بشر برای حصول یقین و اثبات مطالب به آن متوسل می‌شود، چیزی جز روش استدلال منطقی نیست. بنابراین از دیدگاه ایشان روش تعقل منطقی و فلسفی یکی از منابع و سرچشمه‌های معرفت دینی است. میان دستاوردهای معارف و حیانی و دستاوردهای عقل فلسفی هیچ تعارض و تباینی نیست و اگر تعارضی در این میان به چشم می‌خورد، یا به دلیل عدم فهم درست ظواهر شریعت، و یا به دلیل وقوع خطا از جهت ماده یا صورت در استدلال عقلی است. ایشان تفریق و جداسازی دین و فلسفه را ظلمی عظیم می‌داند و می‌گوید:

حقاً إنه لظلم عظیم أن یفرق بین الدین الإلهی و بین الفلسفة الإلهیة... والأنبیاء وإن كانوا قد استمدوا معارفهم ومبادئ دعوتهم من المبدأ الغیبی وارتضوا ذلك من ثدی الوحي إلاً أن الحقیقة هی أنه لا فرق بین مسلك الأنبیاء فی دعوتهم إلی صریح الحق و بین سلوك الإنسان بشعوره الفطری إلی نیل المعارف الإلهیة.^۱

منابع

۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ نهم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۳۰ق.
۲. _____، *شیعه در اسلام*، چاپ پنجم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸ش.
۳. _____، *علی و فلسفه الهی*، مترجم سیدابراهیم سیدعلوی، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۸ش.
۴. _____، *بررسی‌های اسلامی*، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸ش.
۵. _____، *رسالت تشیع در دنیای امروز*، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ش.
۶. _____، *شیعه (مجموعه مذاکرات با پرفسور هانری کربن)*، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ش.
۷. _____، *حواشی بحارالانوار*، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۸. _____، *الإنسان و العقیدة (رسالة علی علیه السلام و الفلسفة الإلهیة)*، نرم افزار علامه طباطبایی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق.

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *الإنسان و العقیدة (رسالة علی و الفلسفة الإلهیة)*، ص ۲۸۳-۲۸۴؛ «این، دور از انصاف و ستمی آشکار است که بین ادیان آسمانی و فلسفه الهی جدایی بیفکنیم... اصولاً بین روش انبیا در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می‌رسد، فرقی وجود ندارد. تنها فرقی که هست، عبارت از این است که پیغمبران از مبدأ غیبی استمداد می‌جستند و از پستان وحی، شیر می‌نوشیدند».